

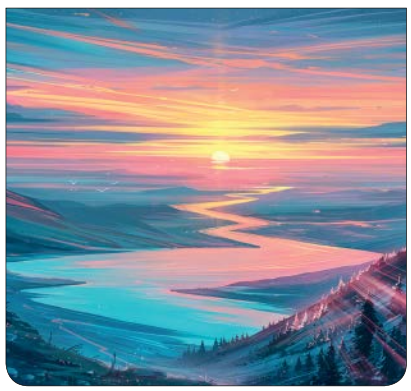
فرهود عباسی‌فرد
تهران

آفتابی که می‌تابد

می‌خواهم چمدانم را ببندم و بروم جایی که دیگر هیچ رنگارنگی، رخساره سیاه و سفید به خود نگیرد، هیچ امیدی به درد ناامیدی تبدیل نشود و هیچ لبخندی، کام تلخی به خود نگیرد و اشکی از یاقوت چشم‌ها سرازیر نشود.

حکایت ما انسان‌ها در همان ذکر معروف «از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟!» خلاصه می‌شود. این‌که انتها و پایان ما جرا کجاست معلوم نیست. درواقع هیچ آرمان‌شهری وجود ندارد که میزبان ماهایی باشد که کنج دلمان از روزگار گرفته است. این که دیگر گلوله‌ای روی هیچ تنی زخم نیندازد یا هیچ بچه‌ای دیگر با پیکری آبستن از تکه‌پاره‌ای استخوان به دنبال قطره‌ای آب نباشد، آرزوهای بزرگی است؛ البته حکم عدل دنیا این است که اسم‌شان عدالت باشد اما حالا رویاهای دست‌نیافتنی نام گرفته‌اند.

اساس و بنیان کار و بار جهان نه بر وصف ما چرخیده و نه بر وصف بزرگان و کوچکان اما جهان شخصی ما، دریای بی‌انتهای وجود ما و گنجینه قارون درون ذهن‌مان از آن چیزهایی هستند که آبادبودن یا کویر بودنشان دست خودمان است، این که کمال کامیابی‌ها را در خودمان پیدا کنیم و هدف غایی را در افق نگاهمان، خود برترین تحول در کار و بار زندگی‌مان است؛ خدا را چه دیدیم، شاید که تحول از ما تک‌تک آدم‌ها شروع شود و در پی آن به متحدانی تبدیل شویم که جانْ در جانِ رستگاری و سعادت فدا می‌کنند زیرا آفتاب درون انسان که تابان باشد، هر یخ سرد و چرکینی را به‌آسانی یک آب خوردن، تمام و کمال آب می‌کند.



مدرک فارغ التحصیلی اینجانب **سجاد رضائی** فرزند **محمد مهدی** به شماره شناسنامه **۳۱۹** صادره از **خمین** در مقطع کارشناسی ناپیوسته رشته **مهندسی تکنولوژی نرم افزار کامپیوتر** صادره از واحد دانشگاهی **رودبار** با شماره **۴۲۵۸۰۰۰** مفقود گردیده است و فاقد اعتبار می‌باشد. از یابنده تقاضا می‌شود اصل مدرک را به دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودبار ارسال نماید.

برگ سبز و سند کمپانی خودرو سواری **سیتروئن SXزانتیا** مدل **۱۳۸۷** به رنگ **سفید روغنی** شماره انتظامی **ایران ۱۳-۲۵۸ ل ۲۸** شماره موتور **7744750** و شماره شاسی **S1512287164976** به‌نام **جعفر طغرائی سمیرمی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

کارت خودرو **سمند X۷** مدل **۱۳۸۵** به رنگ **خاکستری** شماره پلاک **۹۳۸ق۱۱ ایران ۹۸** شماره شاسی **15507943** شماره موتور **12485034436** به‌نام **محمود فتاحی** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط می‌باشد.

اگه تا حالا نمی‌دونستی چطوری می‌تونی برای نوجوانه مطلب بفرستی یه راه ساده بهت پیشنهاد می‌کنم کافیه یه پست با متن زیبا تو پیج شخصی خودت بذاری و #نوجوانه رو هم پایینش قرار بدی؛ ما تورو پیدا می‌کنیم



زینب گلزاری
تهران

یا ستارالعیوب!

بهتره اتاقمو خودم خونه‌تکونی کنم چون به قول حسن آقای فیلم «گشت ارشاد»؛ از قدیم و ندیم گفتن مرغی که انجیر می‌خوره نوکش کجه! یعنی چی؟ یعنی این‌که هرچی یه‌سال آذوقه اهل خانواده رو یواشکی برداشتم و نوش‌جان کردم و آشغال خوراکی‌ها رو ریختم پشت کمد و زیر تخت و جیکمم درنیومد دیگه وقتش رسیده که آروم‌آروم آثارشون رو جمع کنم و بزارم دم در تا با کمک نهاد شهرداری یک‌سال دیگه هم زنده بمونم! اصلا اساسا به نظر من یکی از دلایلی که ما بارها خدا رو با لقب ستار صدا می‌زنیم درواقع داریم بهش متوسل میشیم که توی این اتاق‌تکونی‌ها جاسازهامون لو نره و خدا با این صفت بزرگش جاسازهای ما رو استتار کنه!

در کل درسته که خونه‌تکونی فرآیند سخت و طاقت‌فرساییه ولی بازهم بهتره خودم اتاق‌تکونی کنم تا همراه اون بتونم تموم اون خرده‌پولایی که ته کیف و گوشه جیب مانتو جا موندن رو پیدا کنم و کلی باهاشون خوشحال شم، به این بهونه باز سر دفتر خاطرات دبستان برم و به غلط املایی‌ها و خط کج‌وکوله خودم و دوستام بخندم، سراغ آلبوم عکس‌ها برم و توی بچگی غرق شم و با دیدن کسایی که دیگه توی این دنیا پیشم نیستن دلتنگی رو ذوب کنم و از چشمام بیرون بریزم، باجارو کنسرت اجرا کنم و ازهوادارانم بابت حضورشون تشکر کنم، شیشه اسپری شیشه‌شوی رو به‌عنوان سیمرغ بلورین در جشنواره فیلم فجر خیالی ذهنم به مادر و پدرم تقدیم کنم، به سریال‌های جاسازشده‌ام سری بزنم و دور از چشم مامان با الفاظ رکیک به روح پرفتوح اولین نفری که این رسم زشت خونه‌تکونی رو باب کرد درود بفرستم!





زهرا پویان‌راد
سبزوار

در ستایش اتاق‌تکونی

بهتره اتاقمو خودم خونه‌تکونی کنم چون قراره نظم بگیره و کسی خوراکیام رو پیدا نکنه.

اگه کس دیگه‌ای قرار باشه وسایلم‌رو مرتب کنه که نمیدونه چی، کجا باید قرار بگیره و این‌طوری من در طول سال، وقتی دنبال اون دفترچه گل مشکی‌ام می‌گردم، باید تموم کمدم رو خالی کنم تا پیداش کنم و این‌طوری دوباره برمی‌گردیم سر خونه اول یا اگه بخوام اون دفتر قدیمی‌ام رو که جلدش نمدی بود، اونی که خاطرات روزهای کودکی‌ام رو توش می‌نوشتم، دقیقا همون رو نگه دارم خب یکی که این دفتر رو ندیده باشه، نمیدونه چیه و از جلد کهنه‌اش میگه این که قدیمیه و مستقیم میره سراغ سطل زباله و من باز در طول سال، بعد از بالا پایین‌کردن کتابخونه‌ام، تازه دوقِرونیم میوفته که یه بنده خدایی این دفتر باارزش رو تو خونه‌تکونی فرستاده بازیافت.

یا اگه خواهرجان وسط مرتب‌کردن برگه‌های قفسه کتابخونه برسه به برگه ریز نمراتم و فکر کنه کاغذ باطله‌اس و باهاش موشک درست کنه که میشه قوز بالاقوز!

اصلا اگه حتی مامانم هم بیاد و بهم کمک کنه و بعد از نظم‌دادن به اتاق، بره سراغ اون باکس هات‌چاکلتی که خریدم و تهِ‌تهِ کمد پنهون کردم، چی؟ یا اگه اون بسته آدامس شیک با طعم نعنا رو ببینه حتما می‌فهمه که رفلاکس معده‌ام به‌خاطر همین چیزاست که بیشتر از قبل شده و قطعا تنبیه سختی انتظارم رو می‌کشه! حتی اگه اون شکلات تلخایی که دوست دارم و خاله دور از چشم مامان به‌عنوان سوغاتی بهم داده بود رو ببینه که دیگه هیچی.

به نظرم هرطور که هست صرفا «خودتون» اتاق‌تکونی کنید چرا که اینطوری هم اتاق نظم می‌گیره و هم خوراکی‌های ممنوعه رو کسی پیدا نمی‌کنه!

